



حمیده خیرآبادی در نقش ملوک همسری به غایت فرمانبردار و مهربان و صبور که پازل تندمزاجی اسدا... را به خوبی تکمیل می‌کند و ستون و همبستگی خانواده به او وابسته است در آن طرف صدقهرمان باشکوه و بی‌رقیب قصه، زنی که کینه سال‌های دور را برای روز مبادا در قلب خود ذخیره کرده تا سر بزنگاه، زهرش را به کام فامیل بریزد

آیا نوروز کرونزده پس از سالی پربحران، دل‌مان را
برای اقتدار هرچند به قیمت سلب برخی آزادی‌ها تنگ کرده است؟

وما باز هم «پدرسالار» می‌بینیم



همین‌طور که دارید با تعجب و شاید حتی گلایه محاسبه می‌کنید سریال «پدرسالار» برای بار چندم از رسانه ملی پخش شد، کنترل تلویزیون را پس از آن که روی شبکه بازپخش سریال قرار گرفته، آرام کنار می‌گذارید، مکالمات‌تان مبنی بر فقدان ساخت سریال جدید در صداوسیما به تدریج خاموش می‌شود، شمارش را راه می‌کنید و شروع می‌کنید به تماشای سریال و گفت‌وگوهایتان به سرعت رنگ‌خاطر بازی با لباس‌ها، ادبیات، چهره بازیگران و داستان دور اما ملموس از زندگی ایرانی را می‌گیرد. این اتفاقی است که همه ما آن را تجربه کرده‌ایم. دیدن این سریال ترکیبی از همه این‌ها است. احساس نیاز به گذشته‌ای که خانه‌ها همگی حیاط‌دار بودند یا ارتباطات فامیلی فشرده‌تری بین خانواده‌ها وجود داشت اما آیا این همه دستاوردهای این سریال است؟

فاطمه ترکاشوند
روزنامه‌نگار

سیامک اطلسی در نقش «مصطفی» (برادر اسدا... خان) سه نفر از شخصیت‌های پدرسالار با همان ویژگی‌های مذکور هستند.

همسری به غایت فرمانبردار و مهربان و صبور که پازل تندمزاجی اسدا... را به خوبی تکمیل می‌کند و ستون و همبستگی خانواده به او وابسته است؛ برادری آداب‌دان که گرچه خواسته‌های نسل جوان و استقلال‌طلبی آنان را درک می‌کند، اما هنوز به ارزش‌های بزرگ‌تری در خانواده پایبند است و با فرمان‌برداری خود، سعی می‌کند الگوی سایرین باشد؛ و در نهایت صدقهرمان باشکوه و بی‌رقیب قصه، زنی که کینه سال‌های دور را برای روز مبادا در قلب خود ذخیره کرده تا سر بزنگاه، زهرش را از طریق دختر لجوج و جاه‌طلبش که آخرین عروس جوان‌ترین پسر خانواده است، به کام فامیل بریزد.

گذشته‌ای نه چندان دور

پدرسالار از عمق تاریخ معاصر می‌آید. از سال ۷۲، جایی که جنگ تازه تمام شده و ایرانی‌ها تغییر سبک زندگی را هنوز حتی در ناخودآگاه‌ترین لایه اندیشه و فرهنگی خود حس نکرده‌اند. اما شخصیت‌ها دارند دنیای پیش از یک دهه قبل با خانه‌های بزرگ حیاط‌دار و زندگی پرتنش اما خواستنی فامیلی در کنار هم را به دنیای یک دهه بعد و آغاز بروز تعارض‌ها و تلاش برای استقلال‌طلبی و یافتن فردیت، پیوند می‌دهند.

ما برای آن که میان ثبات وضعیت به علاوه پدرسالاری با درهم‌ریختگی وضعیت به قیمت کسب آزادی و استقلال، یکی را انتخاب کنیم، چندان فرصت نداشتیم و البته مطلوب هیچ کدام مان انتخاب یک سر از این دوقطبی بر ساخته نبود. مطلوب بشر، ثبات وضعیت در عین برخورداری از آزادی و استقلال است و ما ایرانی‌های دلبسته به ارزش‌های سنتی و مذهبی مثل احترام، بزرگی، خانواده مرکزی، صله رحم، نشاط فامیلی و بسیاری دیگر، هنوز متفریم از «مولود»ی که همه آنها را از ما می‌گیرد حتی اگر به جایش، آن خانه حیاط‌دار زیبا را بگوییم و یک آپارتمان ۱۰ طبقه، مشکل استقلال و آزادی‌مان را حل کند. شاید فکر می‌کنیم که لااقل الان دیگر می‌دانیم که خیلی هم مشکلی را حل نمی‌کند.

جدال سنت و مدرنیته

علی‌القاعده کسی مایل نیست حفظ ارزش‌های سنتی را مقابل ارزش‌های مدرن بگذارد و همه فکر می‌کنند باید راهی برای داشتن‌شان در کنار هم باشد. «پدرسالار» اما اولین نمونه از این دست بود که خیلی ناخودآگاه داشت تعارض دو سیستم ارزشی را به جامعه هشدار می‌داد. به هر حال حیاطی که خانواده‌ها را دور هم و روبه‌روی همدیگر نگه می‌دارد نمی‌تواند همان شکل از رابطه‌ای را داشته باشد که یک آپارتمان با واحدهای سلسله‌مراتبی میان آدم‌ها ایجاد می‌کند.

اما خانواده آقا اسدا...، چکیده این تجربه تغییر سبک زندگی را برای ما ایرانی‌ها ثبت و ضبط کرد و شاید همین ابهام «آیا می‌ارزید؟» و دل‌تنگی «کاش بیشتر فکر می‌کردیم» باشد که باز هم ما را پای این سریال می‌نشانند. کسی چه می‌داند شاید روزی با یک اسپین‌آف خوب و مهیج، پایان‌بندی‌های بهتری برایش تدارک دیدیم.

تشخص و کلیشه‌های منحصر به فردی را در ذهن‌ها زنده می‌کنند بدون آن که دیگر در بین ما حضور داشته باشند و طبق عرف بازیگری ۱۵-۱۰ سال اخیر ایران، مایل باشند که از اتصال به یک تصویر خاص در ذهن عموم، اجتناب کنند.

مادری در سایه

حمیده خیرآبادی، در نقش «ملوک» (همسر اسدا... خان)، جمله شیخی در نقش «مولود» (خواهر ملوک)،

با فضای دوره‌ای که ساخته شده چیزی هم جز این انتظار نمی‌رود، اما سؤال این است که پس از تجربه مخاطب با انواع سریال‌های اکشن و پرکشش ایرانی و خارجی بعد از ۳۰ سال، چرا هنوز یک درام خانوادگی در سنتی‌ترین شکل آن می‌تواند مخاطب زیادی را آن هم با تکرار راضی نگه دارد؟

البته سریال پدرسالار، به غیر از محمدعلی کشاورز، چهره‌های دیگری هم دارد که میان دنیای مخاطب با دنیایی دور پل می‌زنند. چهره‌هایی که بسیاری‌شان

در ستایش نوستالژی

مولفان سریال البته خودشان هم در دنیای ارزش‌های سنتی زیست می‌کنند و همین صدقهرمانی که خانواده را تا لبه فروپاشی و انهدام کامل هدایت کرده است، به سبک و سیاق ضرب‌المثل قدیمی فارسی که «فامیل اگر گوشت هم را بخورد، استخوان هم را دور نمی‌اندازد» لبه پرتگاه ایستاده و وقتی می‌تواند آخرین تلنگر را برای سقوط وارد کند انگار که همه ماجرا را در یک دوربرگردان نفسگیر انداخته باشد، می‌گوید: «من می‌خواستم تحقیر شدن اسدا... را ببینم نه مرگش را!» و همه چیز به خوبی به نقطه ثبات اولیه باز می‌گردد و همه نفس راحتی می‌کشند.

بدون شك، چهره‌ها، بازی‌ها، لباس‌ها و جزئیات صحنه‌پردازی و قاب‌بندی‌ها، برای مخاطب کنونی به خصوص آنها که بالای ۳۰ سال سن داشته باشند، یادآور دنیای قدیم و خاطراتی است که اگر چه همه‌شان خوب نیستند، اما به بهانه سریال فقط بخش‌های جذاب‌شان در خاطرات تماشاگران، زنده و فعال می‌شوند. خاطره بازی به خصوص در عید پرفشار امسال بدون تردید نقش مهمی در دیده شدن سریال پدرسالار داشته است. اما همه چیز به این ختم نمی‌شود. آیا ما واقعا دل‌مان لک زده برای پدرهای مقتدری (شاید حتی تا حدودی مستبد) که در ازای چند فریاد و کمی سلب آزادی‌های فردی، اوضاع به هم ریخته زندگی را برپایمان درست و منظم کنند؟ آیا فکر می‌کنیم ریسک این به آن دستاوردهایش می‌ارزد؟

تعصب پدرانه

اسدا...، پدری مهربان و دلسوز و البته مقتدر و متعصب است که اصرار دارد همه پسرانش پس از ازدواج در خانه خود او ساکن شوند، اما مخالفت فقط یک عروس تازه به جمع پیوسته، ثبات اولیه داستان را به هم می‌ریزد و ماجرا از همین جا آغاز می‌شود. قصه به نظر خیلی ساده و خطی می‌آید. نه پیچیدگی در روایت وجود دارد و نه در پرداخت. البته متناسب